

دیالکتیک دین و سیاست

مروری بر کتاب «المحنة: سیر جدالی دین‌داری و سیاست‌مداری در اسلام»
اثر فهمی جدعان

شیرین رجب‌زاده

فهمی جدعان (متولد ۱۹۳۹)، متفکر فلسطینی و پژوهشگر تاریخ اندیشه اسلامی، دکتری خود را در رشته فلسفه و کلام اسلامی در ۱۹۶۸ از دانشگاه سوربن دریافت کرد. سپس حدود سه دهه در دانشگاه اردن و مدت کوتاهی در دانشگاه کویت به تدریس در حوزه مطالعات اسلام پرداخت. جدعان یکی از نویسندگان و روشنفکران مشهور و تحسین‌شده جهان عرب در دهه‌های اخیر و صاحب تألیفات متعدد در حوزه اسلام معاصر است، چنان‌که جایزه معتبر «سلطان بن علی العویس» را در ۱۹۹۷ از این مؤسسه فرهنگی اماراتی دریافت کرد. از آثار مهم او می‌توان به «أسس التقدم عند مفکری الاسلام فی العالم العربی الحدیث» (۱۹۸۸)، «الماضی فی الحاضر: دراسات فی تشکلات و مسالک التجربة الفکرية العربیة» (۱۹۹۷) و «فی الخلاص النهائی: مقال فی وعود الاسلامیین و العلمانیین و اللیبیرالیین» (۲۰۰۷) اشاره کرد. کتاب «المحنة: بحث فی جدلیة الدینی و السیاسی فی الاسلام» (۱۹۹۰)، که تمرکز آن بر مسئله حساس اندیشه سیاسی در اسلام است، به رابطه دیالکتیک دین و سیاست در پرتو ماجرای محنت در تاریخ اسلام می‌پردازد. ترجمه فارسی این کتاب با عنوان «المحنة: سیر جدالی دین‌داری و سیاست‌مداری در اسلام» (۱۳۹۸) به قلم محمدعلی عسگری منتشر شده است. جدعان در این کتاب می‌کوشد با اشاره به نزاع اهل دین و اهل دولت در اسلام به‌عنوان یکی از گونه‌های مهم درگیری سیاسی، نشان دهد که در دوران محنت تحمیل عقیده «خلق قرآن» به نخبگان دینی جامعه، تنها بهانه‌ای برای توجیه این درگیری بود. او معتقد است علت اصلی این ماجرا را باید در قدرت‌طلبی سیاسی و تلاش برای محکم‌کردن پایه‌های حکومت جست‌وجو کرد.



کتاب «المحنة» از یک مدخل و پنج فصل با عنوان‌های «معتزله و خلافت»، «محنت»، «اشخاص و انگیزه‌ها»، «تسویه حساب با تاریخ»، و «دیالکتیک دین‌داری و سیاست‌مداری» تشکیل شده است. جدعان در مقدمه چاپ نخست کتاب درباره هدف و انگیزه نگارش این کتاب می‌گوید در دهه ۱۹۶۰ در مسیر نگارش رساله تکمیلی دکتری در دانشگاه سوربن با مسئله «خلق قرآن» آشنا شدم. آن رساله صرفاً بر وجه کلامی موضوع و نظر قاضی عبدالجبار معتزلی تمرکز داشت و من به مسئله «آزمون خلق قرآن» توجهی نکردم، اما پس از آشنایی بیشتر با اندیشه عربی و اسلامی دوره کلاسیک و جدید و با نظری عمیق‌تر، آزمون خلق قرآن را به عنوان موضوعی با زوایای پنهان در چارچوب ساختار اندیشه دین‌داری و سیاسی شناختم که ریشه در اعصار نخستین اسلامی دارد و شاخ و برگ‌هایش تا عصر کنونی اسلام کشیده شده است.

جدعان در کتاب خود به دنبال یافتن اهداف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و انگیزه مأمون از ماجرای محنت است. او این ماجرا را حادثه‌ای فکری، سیاسی و تاریخی می‌داند که نمونه کاملی از تقابل بین قدرت و دین یا «دیالکتیک امر دینی و امر سیاسی» است: در یک سوی آن دولت قرار دارد و در سوی دیگر اهل حدیث و سنت که خود را ادامه‌دهندگان روش «سلف صالح» می‌پنداشتند. نویسنده در مدخل کتاب اشاره می‌کند که هرچند ماجرای محنت در منابع عربی به شکل وسیعی مطرح شده اما در نگاه او واقعیت مسئله با برداشت رایج متفاوت است. او معتقد است نخست باید این تصور را کنار بگذاریم که معتزله در دوره سه تن از خلفای عباسی (مأمون، معتصم، واثق) لباس حکومت را به تن کرد تا سیاست مورد نظرش را اجرا و مذهبش را با قدرت شمشیر تحمیل کند. سپس باید روشن کرد که «آزمون خلق قرآن» آشکارا ماهیت و خصلت حکومتی دارد و بر جدالی میان سیاست‌مداری و دین‌داری متمرکز است.

جدعان برای اثبات مدعای خود ابتدا به نزاع‌های سیاسی بر سر خلافت پس از پیامبر اشاره می‌کند که زمینه‌ساز شکل‌گیری فرقه‌های کلامی و عقیدتی شدند. این فرقه‌ها و از جمله معتزله خیزش یا واکنشی در برابر مجموعه داده‌های فرهنگی، روابط بین مسلمانان و سایر ادیان و دیگر فلسفه‌ها بودند نه طرح جنبش جدید، چرا که می‌دانستند با دو اصل توحید و عدل نمی‌توان یک نظام اعتقادی فراگیر ایجاد کرد. در واقع، معتزله نخستین گروه اجتماعی شبه‌سازمان‌یافته‌ای را نمایندگی می‌کردند که



مأموریت فرهنگی و جدلی خود را پاسخگویی به شبهات می‌دانستند و به همین دلیل به ناحق به کفر و بدعت متهم شدند. به نظر جدعان، اگر معتزله این مسئولیت را نمی‌پذیرفت، اسلام در قرن‌های دوم و سوم دچار انزوای فرهنگی می‌شد. جدعان موضوع «خلق قرآن» را با ذکر ادله تاریخی مسئله‌ای «جهمی» می‌داند که به زمانی پیش‌تر از ماجرای «آزمون» مأمون بازمی‌گردد. او با استناد به سخنان ابوهلال عسکری و ابوالحسن اشعری می‌گوید که این موضوع در نیمه اول قرن دوم در محافل کوفه به شدت مطرح بود، سپس در زمان مأمون شدت گرفت و احمد بن ابی دؤاد، قاضی القضاة، معتصم و واثق آن را تقویت کردند.

جدعان به دو موضع‌گیری اصلی درباره خلق قرآن اشاره می‌کند: موضع نخست، که کلام خداوند را حادث و مخلوق می‌داند، به جعد بن درهم، جهم بن صفوان، معتزله، خوارج، زیدیه، مرجئه و رافضه منسوب است. موضع دوم، که کلام خداوند را قدیم و غیرمخلوق می‌داند، به اصحاب حدیث و اهل سنت نسبت داده می‌شود. میان این دو گروه اصلی نزاعی تلخ در قلمرو عقیده و نظر وجود داشت. به گفته او، مطالعات درباره مسئله «خلق قرآن» اغلب بر مبنای تحلیل کلامی و فلسفی بوده و توجه کمتری به دلالت‌های سیاسی آن شده و این رویکردی است که او قصد دارد به آن بپردازد.

در فصل اول کتاب، جدعان با ذکر چند نمونه تاریخی به دنبال وارونه نشان دادن این مدعا است که معتزله ویرین دینی جنبش سیاسی عباسیان بود. او با بررسی جزئیات روایت‌های تاریخی درباره شخصیت‌های برجسته معتزله نشان می‌دهد که اهل اعتزال رابطه چندان محکمی با حکومت عباسی نداشتند. مثلاً اصل بن عطا، پایه‌گذار معتزله، با عباسیان ارتباط واقعی و فعال نداشت؛ یا ابوالهذیل علاف تنها به کلام و جدل اشتغال داشت و از بزرگترین مناظره‌کنندگان مجالس کلامی بود. مأمون انتخابی آزادانه و با آگاهی کامل در تصمیم سیاسی خود داشت و در واقع هیچ‌کدام از سه خلیفه عباسی به هیچ‌وجه معتزلی نبودند و مجالس و مناظرات‌شان به روی همه فرقه‌ها و مذاهب باز بود. واقعه محنت تصمیمی کاملاً شخصی از سوی مأمون و جانشینان او بود که به عنوان یک تعهد سیاسی حکومتی دنبال شد.

در فصل دوم کتاب، نویسنده با بررسی وقایع و حوادث دوران محنت از دوران خلافت مأمون تا متوکل می‌کوشد عوامل مؤثر و معنادار در این قضیه را روشن کند. مأمون از سال ۲۰۶ تمایل به اظهار اعتقاد به «خلق قرآن» داشت، ولی چون پایه‌های سلطنتش هنوز محکم نشده بود، تا سال ۲۱۲



عقیده‌اش را برملا نکرد، زیرا از مخالفت با محدثان بانفوذی چون یزید بن هارون ابا داشت و می‌خواست از این طریق وحدت بین مردم و حکومت را حفظ کند. در این سال، مأمون با نگارش نامه‌ای به اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد، دستور تفتیش عقاید در عراق، شام و مصر و مجازات مخالفان را داد و این مسیر در طول خلافت دو خلیفه بعدی با شدت بیشتری ادامه یافت. در این بین، احمد بن حنبل و احمد بن نصر خُزاعی بیشترین مجازات را دیدند.

در فصل سوم یعنی «اشخاص و انگیزه‌ها»، جدعان هويت دست‌اندرکاران محنت را تبیین و انگیزه هر یک را بررسی می‌کند تا چهره واقعی این درگیری روشن شود. از آنجا که فقیهان، محدثان و قاضیان همان مجریان احکام بودند و حس ریاست‌طلبی داشتند، خلیفه این حق را برای خود قائل بود که آنان را سرکوب کند و جلوی فتوا دادن آنان را بگیرد. در این فضا، اعتقاد به خلق قرآن معیاری برای سنجش میزان تبعیت از خلیفه شد: هر کس آن را می‌پذیرفت با خلیفه موافق بود و هر کس نمی‌پذیرفت قابل اعتماد نبود. دایره این امتحان و آزمایش چنان گسترش یافت که تمام رهبران دینی را دربرگرفت که از گسترش حاکمیت و قدرت خلیفه حکایت داشت. اسحاق بن ابراهیم از سوی مأمون مأموریت یافت تا به تفتیش عقاید هفت نفر از مشاهیر در حضور مأمون اقدام کند. سپس افراد بسیار دیگری نیز در معرض تفتیش عقاید قرار گرفتند. جدعان از تعداد قابل‌توجهی از مشهورترین این افراد نام می‌برد و هويت‌شان را تشریح می‌کند. شخصیت اصلی ماجرای محنت مأمون بود و دو خلیفه بعدی حرکت او را ادامه دادند. جدعان به تفصیل به بررسی هويت مأمون به‌عنوان آزمون‌کننده از جهات مختلف اعتقادی، سیاسی و شخصیتی می‌پردازد. او یکی از علل این اقدام مأمون را تنهایی او می‌داند که از یاران خاص محروم بود و با این روش می‌خواست یاران واقعی خود را بشناسد. بررسی هويت آزمون‌دهندگان نشان می‌دهد که آن‌ها نه فقط قاضیان، فقیهان و محدثان بلکه تمام دشمنان سیاسی حکومت بودند.

جدعان در فصل چهارم کتابش با واکاوی انگیزه‌های واقعی این ماجرا، پیش‌فرض‌های رایج درباره شکل‌گیری ماجرای محنت را رد می‌کند. جدعان ابتدا با ادله تاریخی مستند این پیش‌فرض را که «معتزله از مردان خالص بنی‌عباس بودند» رد می‌کند و نشان می‌دهد که دولت عباسیان از آنان برای تقویت حکومتش استفاده کرده است. سپس می‌گوید این پیش‌فرض نیز نادرست است که «مأمون بازیچه معتزله بود و آنان خلیفه را وادار کردند ماجرای محنت را به راه بیندازد»، زیرا انگیزه برقراری این آزمون به شرایط اجتماعی، تاریخی و سیاسی دوران مأمون باز می‌گردد. پرسش از حدوث و قدم



قرآن صرفاً ظاهری بود که در زیر آن حاکمیت سیاسی نهفته بود. سومین پیش فرضی که جدعان به انکار آن می‌پردازد این است که «متوکل با روی‌گردانی از معتزلیان و سیاست سه خلیفه پیش از خود به دوره محنت پایان داد و پرچم اهل سنت را به امامت احمد بن حنبل برافراشت». جدعان در رد این ادعا می‌گوید متوکل دوره محنت و آزمون خلق قرآن را به منظور کاستن از نفوذ ایرانیان در دربار پایان داد، اما به جای آن محنت و آزمون اهل حدیث را برپا کرد. هرچند به دلیل گرایش‌های اموی احمد بن حنبل، به‌عنوان امام اهل سنت و حدیث، همواره او را تحت کنترل داشت.

در فصل پنجم، جدعان می‌کوشد ماهیت رابطه دین‌داری و سیاست‌مداری در اسلام را در پرتو دستاوردها و تجربه تاریخی محنت روشن کند. به‌گفته او، در جامعه‌ای که دین مرجعیت و اقتدار دارد، رابطه دین و سیاست انکارناپذیر است؛ دین‌داری محل تلاقی الهی و انسانی در یک فعل هدایت‌کننده دنیوی و اخروی است که از طرف خدا و با اطاعت کامل انسان تحقق پیدا می‌کند. وقتی دین صبغه اجتماعی به خود می‌گیرد، وجود یک امام نگهبان شریعت و مجری آن ضرورت می‌یابد و هیئت دین در قامت «خلافت» تجسم می‌یابد. خلافت حفظ دین و تدبیر دنیا بر اساس آن است. دین‌داری اسلامی آمیزه‌ای از امر دین و امر دنیا است.

جدعان در ادامه و در تشریح مفهوم خلافت به تفاوت آن با پادشاهی اشاره کرده و می‌گوید دوران «خلافت» از زمان رسول خدا شروع شد و تا پایان دوره خلفای راشدین ادامه یافت و از زمان معاویه تا عبدالملک مروان با پادشاهی درآمیخت؛ سپس پادشاهی در جهت اهداف دنیوی قرار گرفت که به انقراض امویان و روی کار آمدن عباسیان انجامید. عباسیان نیز در ابتدا خلافت را با پادشاهی درآمیختند ولی بعدها نشانه‌های خلافت زایل شد. در واقع، نبوت به خلافت و خلافت به پادشاهی تغییر کرد. خلافت با سیاست دینی ارتباط دارد که هدفش خیر دنیا و آخرت است، ولی پادشاهی به دنبال میل و خواسته و منافع دنیایی است. بنی‌امیه و بنی‌عباس تمایل داشتند که وصف خلیفه‌گری را به پادشاهی خود متصل کنند. اهل دین از روند این تغییرات آگاه بودند و رفتارشان با آنان میان دو امر تسلیم و سرکشی در نوسان بود. این قدرت موازی گاهی مثبت و گاهی منفی بود. «پادشاه — خلیفه» در برابر این قدرت موازی، باید قدرتی را از دل اهل دین برای خود تشکیل می‌داد تا بتواند مشروعیت خود را ثابت کند.



یکی از ابزارهای مهم اهل دین برای مقابله با حکومت پادشاهی اصل امر به معروف و نهی از منکر بود. این اصل وحدت ملت را در معرض تهدید قرار می‌داد و موجب هرج و مرج می‌شد. به این دلیل، دولت مانع آمران و ناهیان می‌شد و آنان را محدود می‌ساخت. در نتیجه، میان قدرت سیاسی و قدرت دینی دیالکتیکی دوجبهی شکل می‌گرفت: وجهی که مربوط به نزاع بر سر اهداف و آرمان‌های دینی است و وجهی که با درگیری بر سر قدرت و حاکمیت ارتباط دارد. این مواجهه به دیالکتیکِ آمریت و اطاعت (اطاعتِ قدرتِ موازی از دولت) منتهی می‌شد. ماجرای محنت بهانه‌ای بود برای اینکه دشمن داخلی امتحان و شناخته شود تا حکومت بتواند وحدت جامعه را حفظ کند. در واقع، محنت چیزی جز اقدامی سیاسی نبود که دولت آن را در دایرهٔ دیالکتیکِ آمریت و اطاعت تحمیل می‌کرد تا قدرت موازی را به قلمرو اطاعت بکشانند. ترس اصلی‌ترین دغدغه‌ای است که سیاست‌مدار را به مقابله با هر قدرت موازی وامی‌دارد و جنگ میان طبقات اجتماع را به همراه دارد. هرگاه دین‌داری به قدرتی موازی تبدیل شود، سیاست‌مدار در «آزمایش» آن با همهٔ ادوات و ابزارهایی که دارد درنگ نخواهد کرد. نخستین ابزار او دین‌داری است چون بیشترین تأثیر را خواهد داشت. در نتیجه، از نظر جدعان، محنت ماهیت جوهرِ حاکم بر دیالکتیکِ دین‌داری و سیاست‌مداری را در دولتی نشان می‌دهد که آمریت و اطاعت در آن دارای قدرتی دینی و مرجعیتی انکارناپذیر است. در واقع، نه مأمون و نه دو خلیفهٔ بعدی هیچ‌کدام معتزلی نبودند و اقدام محنت صرفاً تدبیری سیاسی با پوششی دینی بود و باید بر اساس شرایط و به‌دستور خلیفه و به‌دست قاضی‌القضات اجرا می‌شد. مأمون چون از خطر قدرت موازی اهل دین نسبت به دولت خود می‌ترسید، با راه‌اندازی ماجرای محنت اعتماد مردم را از اهل دین برداشت و عوام را به سمت خود برگرداند. در این راه، انتخاب موضوع «محنت» سلاحی دینی، ظریف و حساب‌شده بود.

در مجموع، می‌توان گفت هدف نویسنده در این کتاب نوعی واسازی دیدگاهی رایج دربارهٔ دوره‌ای از تاریخ است که در آن رابطهٔ دین و سیاست شکلی تازه یافته بود. استفادهٔ ابزاری از دین برای تثبیت حکومت پدیدهٔ جدیدی نیست اما در ماجرای محنت تسویه‌حساب با مخالفان سیاسی تحت پوشش تفتیش عقاید دینی انجام شده و حتی با گذشت قرن‌ها هم‌چنان برای روشن شدن این رابطهٔ دیالکتیک باید تاریخ را بازکاوی کرد. در پرتو این بازنگری تاریخی، جدعان می‌کوشد برای جوامع اسلامی امروزی حرفی داشته باشد و نشان دهد که چه‌طور در هر دوره‌ای ممکن است حکومت‌ها اهداف سیاسی خود را در قالب مفاهیم و باید و نبایدهای دینی به جامعه تحمیل کنند و از آن ابزار قدرت بسازند.

